

دوست

خردسالان

سال ششم

شماره ۳۱۴ ، شنبه

۲۳ آذر ماه ۱۳۸۷

۴۰۰ تومان



۱۶



خواب زمستانی

۱۸



بادکنک

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های هیچا هیچ

۳



با من بیا ...

۴



زور

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



قفس شیشه‌ای

۱۱



جدول

۱۲



پسر حواس پرت!

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامنی بیا...



دوست من سلام.

من صندلی چرخ دار هستم. وقتی کسی پاهایش ناراحت باشد و نتواند خوب راه برود، من به کمک او می‌روم و با چرخ‌هایم او را هر جا که دلش بخواهد می‌برم. بعضی از ما مخصوص بچه‌ها هستیم یعنی کوچک هستیم. بعضی از ما هم مخصوص مسابقه‌های

ورزشی هستیم. شاید در تلویزیون قهرمانان

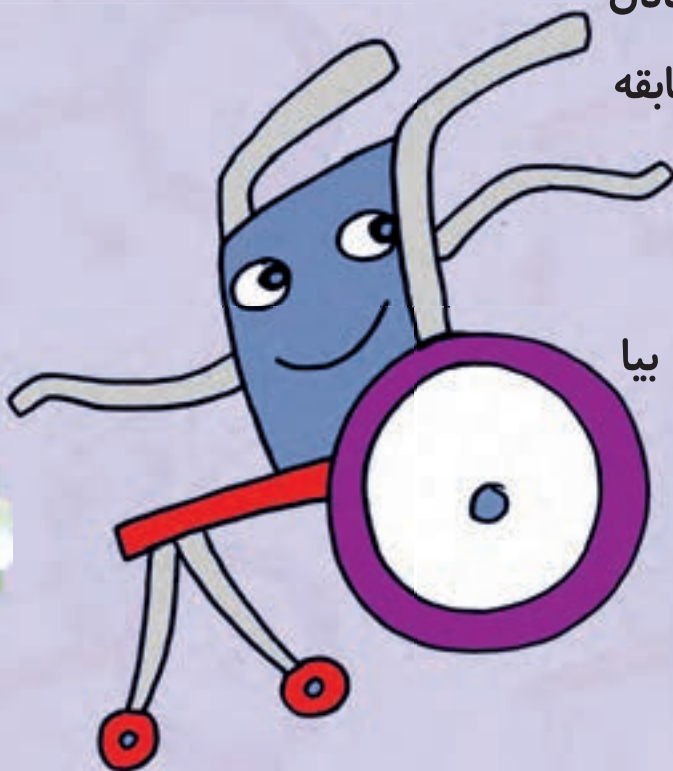
ورزشی را دیده باشی که سوار بر من مسابقه

می‌دهند. امروز پیش تو آمده‌ام تا هم مرا

بشناسی و هم همراه یکدیگر مجله‌ی دوست

خردسالان را ورق بزنیم. اگر آماده‌ای، با من بیا

...





زور

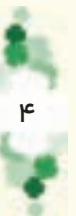
● محمد رضا شمس

گنجشکی بالای درختی لانه داشت. یک روز سرد زمستان، وقتی که همه جا از برف سفید شده بود و تمام آب‌ها یخ بسته بود، گنجشک روی یک تکه یخ نشست، اما پایش سر خورد و به زمین افتاد و گفت: «ای یخ، چرا تو این قدر زور داری؟»

یخ گفت: «نه! من زور ندارم. اگر داشتم، آفتاب آبم نمی‌کرد» گنجشک رو به آفتاب کرد و گفت: «ای آفتاب! به من بگو، چرا این قدر زور داری؟» آفتاب گفت: «ای بابا! من زورم کجا بود؟ اگر زور داشتم که ابر جلویم را نمی‌گرفت.» گنجشک سراغ ابر رفت و پرسید: «ای ابر چرا این قدر زور داری؟» ابر گفت: «من اگر زور

داشتم که باد مرا با خودش این طرف و آن طرف نمی‌برد.» گنجشک پیش باد رفت و گفت: «ای باد! تو چرا این قدر زور داری؟» باد هوهویی کرد و گفت: «من اگر زور داشتم که کوه جلویم را نمی‌گرفت.» گنجشک پر زد و روی کوه نشست و پرسید: «ای کوه تو چرا این قدر زور داری؟»

کوه گفت: «من اگر زور داشتم که علف رویم سبز نمی‌شد.» گنجشک پرسید: «ای علف تو چرا این قدر زور داری؟» علف گفت: «من اگر زور داشتم که بزی مرا نمی‌خورد.» گنجشک از بزی





پرسید: «ای بز تو چرا این قدر زور داری؟» بزی گفت: «اگر زور داشتم که آشپز از من غذا درست نمی کرد.» گنجشک رفت پیش آشپز و گفت: «تو چرا این قدر زور داری؟»

آشپز گفت: «من اگر زور داشتم که موش توی خانه ام لانه نمی کرد.» گنجشک که دیگر خسته شده بود، پیش

موش رفت و گفت: «ای موش! تو چرا این قدر زور داری؟»

موش گفت: «من اگر زور داشتم که گربه مرا نمی خورد.» گنجشک

رفت پیش گربه و گفت: «ای گربه! تو چرا این قدر زور داری؟»

گربه گفت: «زور دارم و زور بچه! سالی می زارم هفت بچه! یکی از

آنها آرام جانم، یکی سرو روانم، یکی کفتر پرانم، یکی هم

بی تو نامم ...»

و یک دفعه روی گنجشک پرید. اما گنجشک

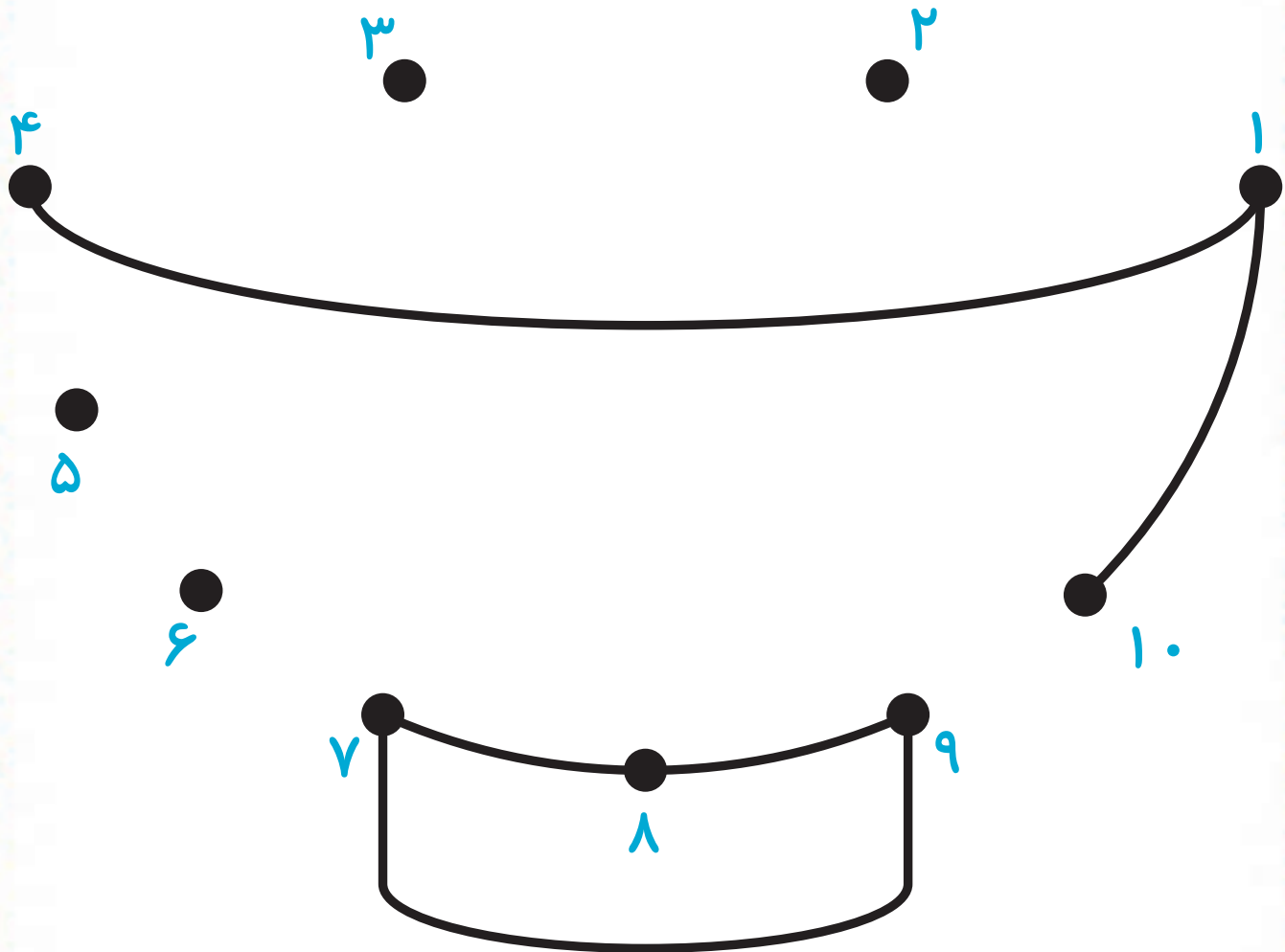
خودش را کنار کشید، پر زد و از آن جا رفت. گربه

میو میویی کرد و به خانه اش رفت. گنجشک هم در حالی که

قلبش تاپ تاپ می زد، به لانه برگشت.



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



دوست پدرم، یک مغازه‌ی اسباب‌بازی فروشی دارد. یک روز من و مادرم به آن چارفتیم تا برای تولد حسین هدیه بخریم. مادرم گفت: «چه توپ‌های قشنگی این‌جا هست! بیا برای حسین یک توپ بخریم.» گفتم: «برای من یک ماشین پلیس می‌خرید؟» مادرم خندید و گفت: «مثل این که تولد حسین است، نه تو! ما برای خرید هدیه آمده‌ایم.» دوست پدرم گفت: «این ماشین پلیس‌ها را تازه آورده‌ایم. کنترل دار است و خیلی کارها می‌کند.» مادرم گفت: «لطفاً یکی از این توپ‌ها را به ما بدهید.» گفتم: «من ماشین پلیس را می‌خواهم...» دوست پدرم گفت: «ماشین را بپسندید، بعداً پول آن را می‌دهید.» مادرم گفت: «نه، ممنون.» ما یک توپ برای حسین خریدیم و از مغازه بیرون آمدیم. مادرم گفت: «ماشین قشنگی بود. اما من پول برای خرید آن نداشتم. این اسباب‌بازی خیلی گران است. شاید بعداً آن را بپسندیم.» گفتم: «دوست پدر گفت که بپسندید، بعداً پولش را بپایورید. خوب باید ماشین را می‌گرفتیم.» مادرم گفت: «یک روز حضرت علی (ع) از جلوی مغازه‌ی قصابی می‌گذشتند. قصاب که امام را می‌شناخت به ایشان گفت: «امروز گوشت خیلی خوبی آورده‌ام، تکه‌ای از آن را به‌خانه بپسند.» امام گفتند: «نه. پول خرید گوشت را ندارم.» قصاب گفت: «بپسند من صبر می‌کنم، هر موقع که پول داشتید بپایورید.» امام گفتند: «من صبر می‌کنم، هر وقت که پول داشتم می‌آیم و گوشت می‌خرم.»

مادرم ساکت شد. کمی بعد گفت: «تو باید صبر کردن و منتظر شدن را یاد بگیری. اگر پول‌هایت را جمع کنی و کمی هم صبر کنی، حتماً می‌توانیم ماشین پلیس را بخریم.» حالا قلک من هر روز سنگین‌تر می‌شود و من صبر می‌کنم.

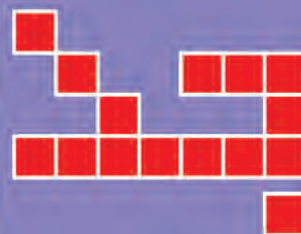
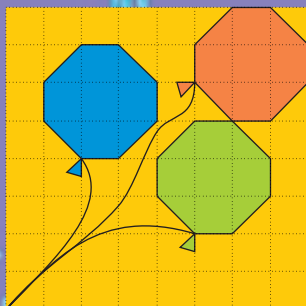


محمد حسن حسینی

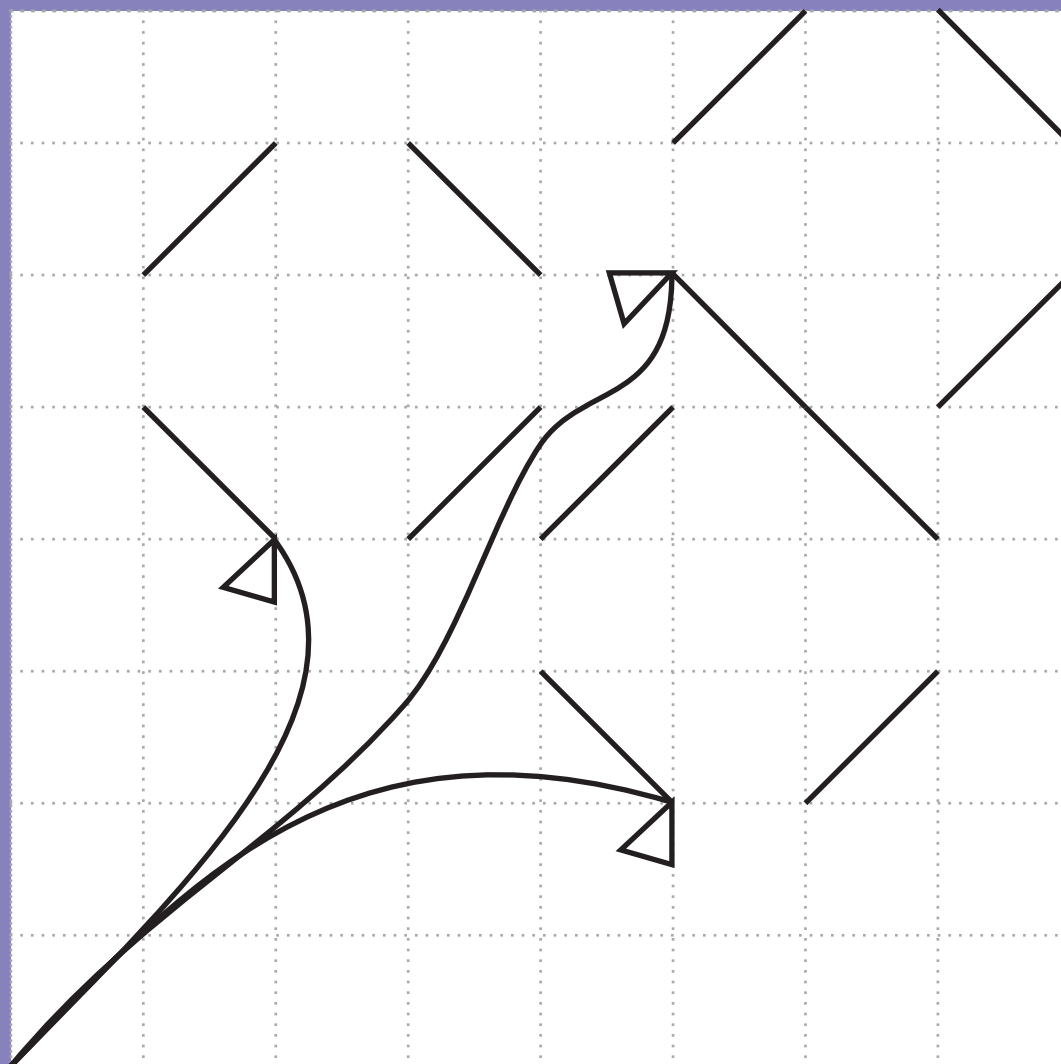


قصه شیشه‌ای

خانه‌ات ماهی جان!
روشن است اما حیف
تو اسیری در آن
روز و شب می‌چرخ
توی این خانه‌ی تنگ
جای تو این‌جا نیست
ماهی زبر و زرنج
هیچ دیوار و دری
نیست در خانه‌ی تو
همه‌جایش شیشه‌ست
راست، چپ، پشت، جلو
این همه پنجره را
کاش می‌شد وا کرد
خانه‌ی تنگت را
قدّ یک دریا کرد.



جدول را کامل و رنگ کن.





جیقیک برو به بابات بگو که شب موقع برگشتن سه شیشه شیر با سه سیر شیر بخزد و بیاورد، می خواهم شام درست کنم. حواس ات را جمع کنی ها



مطمئن باش
مامان!

باید تا رسیدن به محل کار بابا با خودم تکرار کنم ،
سه شیشه شیر سه سیر شیر شیر ... سه شیشه شیر سه سیر
شیر شیر ... *



* بچه ها اگر شما هم می تونید ۳ بار پشت هم این را بگویید !

اما شب :

بفرمایید خانم این هم سه بچه شیر با سه تا شمشیر
که به جیقیک گفته بودید باید بخرم ! اما فهمیدم با این ها
چه شامی می خواهید بپزیر ؟!



وای ... فکر کنم
اشتباه گفتم !

جیقیک !



از آن روز تهرین های و بکنی سخت جیقیک نرد پیر دانا آغاز می شود :





خواب زمستانی

سرور کتبی

دیروز قورباغه‌ی سبز کوچولو، در خانه‌ی ما را زد و مؤدبانه گفت: «بخشید! بابای من می‌خواهد به خواب زمستانی برود. کمی یخ دارید به من بدهید!؟»





با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودکان از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



خورشید



خرگوش



گوریل



بادکنک



طوطی



جوجه تیغی

بادکنک

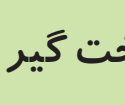
یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.



رسید.



یک روز خرگوش در حالی که فریاد می‌زد: «کمک کنید! کمک کنید!» به



پرسید: «چی شده که کمک می‌خواهی؟» گفت: «افتاده و روی شاخه‌ی درخت گیر



کرده!» با تعجب به آسمان نگاه کرد و دید که وسط آسمان است.



گفت: «اگر باور نمی‌کنی، بیا و ببین!» همراه خرگوش رفت. آن‌ها وقتی به درختی که



می‌گفت رسیدند، را دیدند که نخ یک بادکنک را به منقار گرفته و آن را آرام آرام از



لای شاخه‌ها بیرون می‌آورد. به خرگوش گفت: «این است؟» گفت: «بله!



همین است!»  نخ  را رها کرد و گفت: «این فقط یک  است. بیایید با آن بازی

کنیم.»  از پشت علف‌ها بیرون آمد و گفت: «جانمی جان! بازی!» بعد  و 

و  و ، آماده شدند با  بازی کنند. ،  را با منقارش زد و 

به طرف  رفت.  با گوش‌هایش  را انداخت برای  و  با

نوک انگشتش آن را برای  انداخت.  با تیغ‌هایش ای وای!  ترکید! همه

از ترس پشت درخت پنهان شدند. کمی که گذشت،  و  و  و 

، از پشت درخت بیرون آمدند.  گفت: « ترکید!»  با غصه گفت: «تقصیر من

بود.»  گفت: «ناراحت نباش. این فقط یک  بود!»  گفت: «و  خیلی زود

می‌ترکد.»  گفت: «اما خیلی خوش گذشت.»  گفت: «بازی خوبی بود.» 

 گفت: «اگر یک بار دیگر  افتاد پایین! باز هم بازی می‌کنیم!» همه از این حرف

به‌خنده افتادند، حتی !

قصه‌ی حیوانات



جوجه کوچولو فریاد زد: «خانم غاز! خانم غاز! پیشی نزدیک جوجه‌ی شما شده!»



یک روز وقتی که خانم غاز، با دوستش گرم صحبت بود



او به پیشی گفت: «زود از این جا برو و به جوجه‌ی من نزدیک نشو!»



خانم غاز با عجله به طرف پیشی و جوجه‌اش رفت.



جوجه کوچولو خیلی ترسیده بود. مادر او را
بوسید و گفت: «خدا را شکر که تو سالم هستی!»



و به جوجه اش گفت: «مگر نگفته بودم
بی اجازه، جایی نروی؟!»

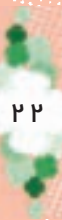


بعد هردو با هم به لانه برگشتند.



بازی

به این شکل‌ها با دقت نگاه کن. حالا هر کدام از حشرات را به سایه‌ی خودش وصل کن.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



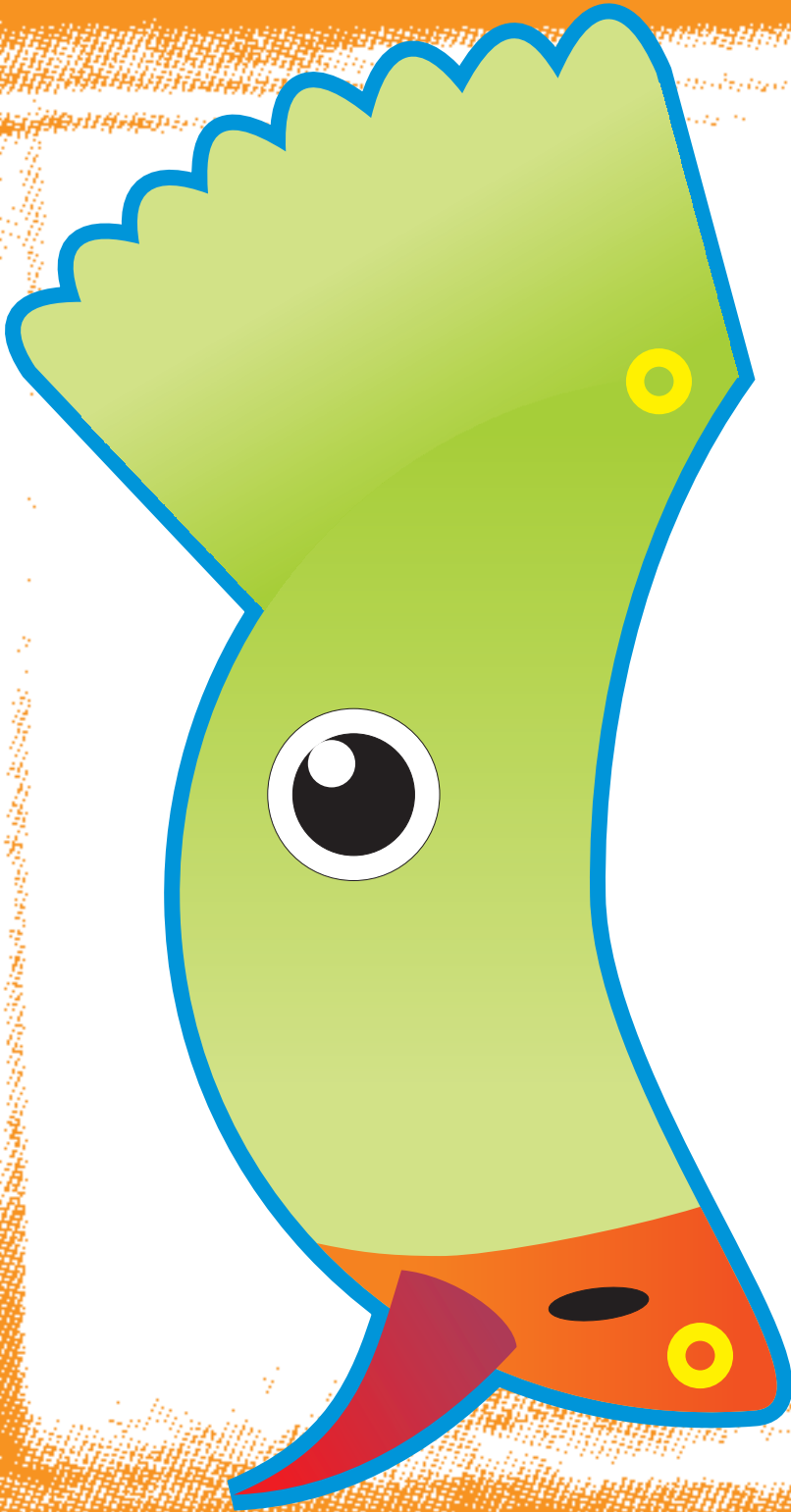
نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

این شکل را از روی خط آبی قیچی کن.
به دو طرف آن کش وصل کن.
حالا تو یک کلاه با سر دایناسور داری!



دوست خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

و یا به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۶۶۱۵۵۵۸ - ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱) درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء

دوستان عزیز لطفاً قسمت‌های مشخص شده را پر کنید و خودتان یک پاکت نامه با آن بسازید و برای ما بفرستید.



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

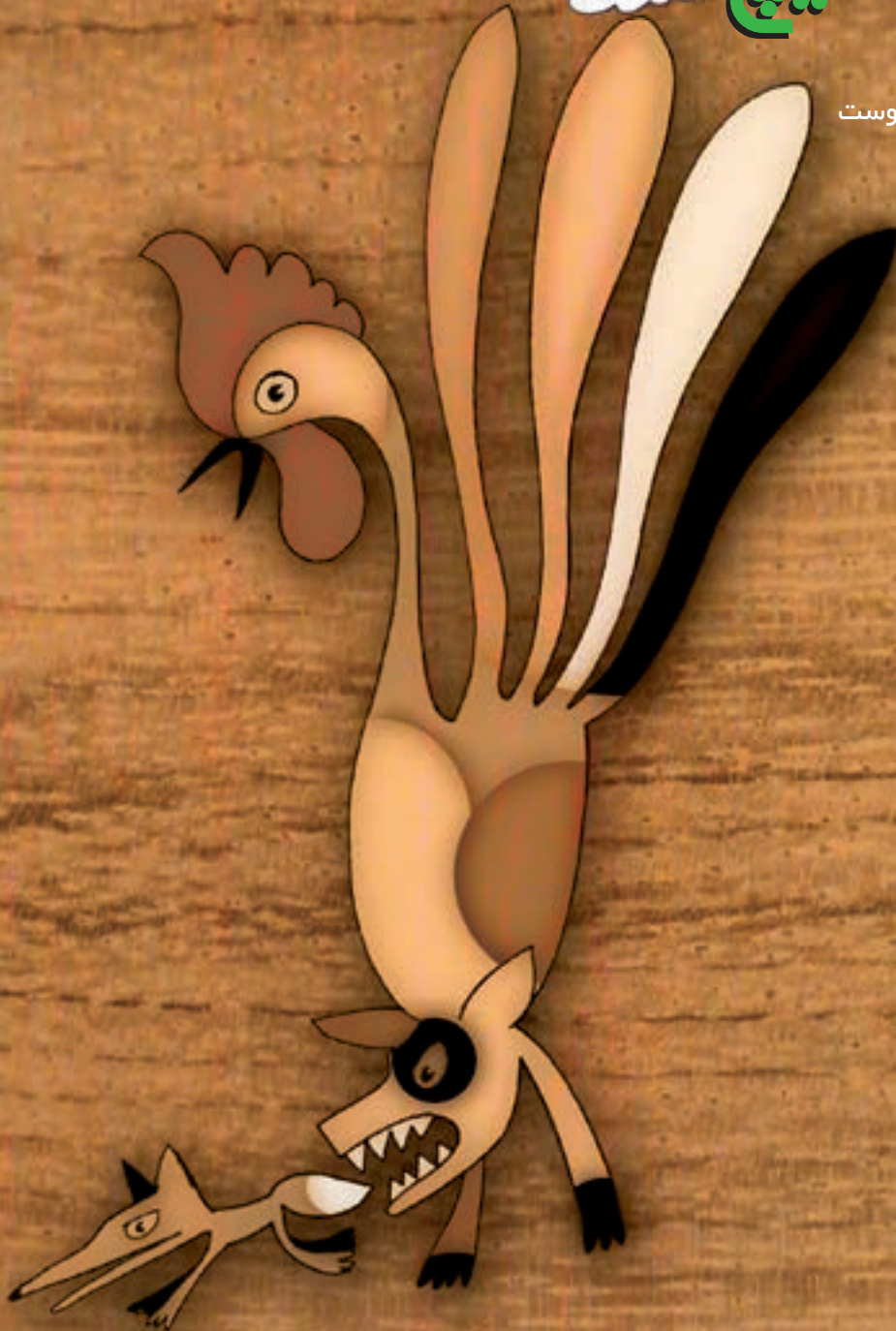
تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





ترانه‌های هیچا هیچ

مصطفی رحماندوست



تاپ، تاپ، تاپ
بسه دیگه، بگیر بخواب
سگه داره هاپ‌هاپ می‌کنه
روباکه می‌ترسه در می‌ره
تاپ تاپ و تاپ تاپ می‌کنه
روباکه کجاست؟ تو راهه
خروسه کجاست؟ تو چاهه
دودور، دادار
دودور، دادار
سگه که رسید
روباکه فرار
خروسه! صداش رو در نیار!

